

مهستی گنجوی*

رشد یاسمی

هیچ چیز نزدیکتر به شعر از تذکره شعرا نیست. گویی تحقیقات نثری یا نثرهای تحقیقی تذکره‌نویسان ما به حکم مجاورت با اشعار و تشبیه به ابیات منتخبه خود را به رنگ شعر درآورده‌اند.

شاعر اسم خود را گم می‌کند، اسم پدر و مادر و اجداد را از دست می‌دهد، سال ولادت و وفات، عده اشعار، عدد تألیفات، مولد و منشأ و مسکن خطوط مسافرت، هویت معاصرین و ممدوحین خود را فراموش می‌کند یکپارچه شعر می‌شود که با هیچ قلاب تحقیقی دامنش را به چنگ نتوان آورد و پای او را بر هیچ سکوی محکم تاریخی استوار نتوان کرد. مثل یکی از اشخاص افسانه‌های قدیم در عرض و طول قرون در اهتزاز است. عمرش از اول قرنی به اواخر قرن دیگر تجاوز نمی‌کند. مدحش پادشاهانی را مسرور می‌سازد که یکی جد هفتم دیگری است.

زندگانی شاعر شبیه می‌شود به حیات ملائکه که در آسمان‌ها بی‌زن و فرزند و خوراک و پوشاک می‌مانند. بهتر از این چه مقامی برای اشخاصی که به

*. آینده، دوره دوم، شماره ۱۴، صص ۱۴۰ تا ۱۴۳.

زور خیال در ملکوت آسمان‌ها پرواز می‌کنند! البته از این ملائکه زمینی نباید انتظار برد که تاریخی داشته باشند، تألیفات و آثار معینی گذاشته باشند بلکه اگر اشعارشان را هم صاحب تذکره طوری انتخاب و استنساخ کرده که مفهوم نمی‌شود باز از محسنات و مختصات آن گروه ملائکه است زیرا که همه‌کس قادر به فهم گفتار سروش نیست، گوش شنوا و موهبت خاص لازم است.

روزی که دیدم در پشت کتاب میرزای سنگلاخ صورت مؤلف را کشیده و زیر آن نوشته‌اند ملکی است در لباس بشر و وقتی که کتاب قطور او را باز کردم و از هزار کلمه ده جمله قابل فهم نیافتم معترف شدم که آن مرحوم واقعاً ملکی است در لباس بشر.

مهستی‌گنجوی هم یکی از ملک‌های زمینی است که از لطف تذکره‌نویسان زمین را ترک گفته و در آسمان مجهولیت سرگردان شده است.

دو سال قبل بنا بر خواش مجلهٔ ایرانشهر مقاله‌ای^(۱) در حق او نگاشتم و سعی کردم که آن بیچارهٔ حیران را از آغوش ابرهای ناشناسایی فرود آورم و بر یک مکان ثابتی متکی سازم. به حافظهٔ خود و محفظه‌های احوال شعرا مراجعه کردم. بدیهی است به اکتشاف مهمی توفیق نیافته ولی آن روز تا اندازه‌ای خوشوقت شدم که بر احوال این زن خوش‌ذوق و استاد پرتوی افکندم. در آن مقاله بعد از شرحی در باب اختلاط و اشتباه اشعار قسماً خاصه رباعی که بیشتر برای اختلاط حاضر است قطعاً ثابت کردم که زن پسر خطیب گنجه بوده نه خود خطیب گنجه چنان که صاحب مجمع‌الفصحای قید کرده^(۲) و معاصر سلطان سنجر بوده و در حضرت او تقرب داشته چنان که شبی برف می‌بارید و سلطان استفسار هوا کرد و مهستی یک رباعی بدیهه نظم نمود.^(۳) و مه سستی از دو کلمه ترکیب

یافته مه به معنی بزرگ و ستی به معنی خانم و اسمی است که در آن زمان خیلی معمول بوده^(۴) و ثابت کردیم که عاشق پسر قصاب نبوده و رباعیاتش منحصر به قصاب پسر نیست بلکه بیشتر کسبه بازار را برحسب تناسب الفاظ و مضامین موافق ستوده است.^(۵)

بعد از نوشتن آن مقاله مثل تمام اشخاصی که از جمع کردن چند صفحه از این کتاب و آن کتاب بر خویشان بالیده و خود را علامه و مستشرق (!) می‌دانند دیرزمانی سرمست بودم. با خود می‌گفتم من هم یک بیچاره مظلومی که از زندان فراموشی بیرون آمد و احوالش روشنی گرفت قطع داشتم که مهستی معاصر سلطان سنجر [متوفی به سال ۵۵۲] بوده و در خدمت او تقرب داشته شعرای معاصرش معلوم، سبک و دوره شاعری‌اش ثابت و نمایان...

اما از آنجایی که این قبیل تحقیقات که بنیانش قول دیگران است به بنای حباب و آواز کودکان شباهت دارد که آن به بادی منهدم و این به خوابی متغیر گردد روزی سفینه کهنی به دستم افتاد مندرس و با خطی و کاغذی عتیق یادگار آن زمانی که دال‌ها هنوز نقطه خود را گم نکرده و چه‌ها سه نقطه به زیر خود نگذاشته بودند کاف فارسی و عربی یکسان و زاء و ژ هم‌شکل بودند. تاریخ نگارش آن عهد سلطنت ابوسعید بهادرخان آخرین پادشاه مغول است که در سنه ۷۳۶ لطفاً دست از ایران کشیده و به سرای دیگر شتافت.

در این جنگ چندین رباعی از مهستی ثبت بود که با املائی آن زمان عیناً درج خواهد شد از جمله لغزی از مهستی به نظر رسید که زمان او را صد سال عقب‌تر برد و از اواسط قرن ششم به اوایل قرن پنجم انداخت:

«مهستی گوید هم در لغز

آن دزد چیست چون کی بخانه درون شود
 خانه ز بیم دزد به روزن برون شود
 عنصری گوید در جواب او:
 آخر زمان جو بخت حکیمان نگون شود
 چندین حکیم روسیئی را زیون شود
 آن دزد دام دان کی طلبکار ماهی است
 و آن خانه آب دان کی به روزن برون شود»

از این قرار مهستی در اول قرن پنجم شاعر معروفی بوده لغز طرح می کرده و شعرای عصر را عاجز می ساخته و ملک الشعراء عنصری را به گفتن جواب وامی داشته است.

یادداشت ها:

۱. شماره ۱۲ از سال اول ایرانشهر طبع برلن، در آن مقاله مفصلاً قول تذکره نویسان را نقل نموده و چندین رباعی از گفتار مهستی را که به طبع نرسیده بود درج کرده ام اکنون از تکرار آنچه گفته شده حتی المقدور احتراز می جویم.
۲. از این رباعی معلوم می شود که شوهرش پسر خطیب گنجه بوده ولی این نکته قول صاحب مجمع الفصحا را رد نمی کند که وی را زن خطیب گنجه دانسته چه ممکن است آقا زاده پس از پدر به مقام خطیبی رسیده باشد. در هر حال هنگامی که مهستی با او مشاجره و مشاعره داشته پسر خطیبش می گفته اند.

ای پور خطیب گنجه پندی بپذیر
 بر تخت طرب نشین به کف ساغر گیر
 از طاعت و معصیت خدا مستغنی است
 باری تو مراد خود در این عالم گیر (۹)



من مهستیم از همه خوبان شده فاق
مشهور به حسن در خراسان و عراق
ای پور خطیب گنجه.....
.....الخ

۳. شاها فلکت اسب سعادت زین کرد
وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمنند زرین نعلت
بر گل نهد پای زمین سیمین کرد

۴. در باب اسم او چیزها نوشته‌اند. بعضی مهستی را مرکب از مه مخفف ماه و استی دانسته‌اند
یعنی ماهی و جمعی مه را بزرگ و استی را فعل گرفته‌اند یعنی بزرگی و برخی مهستی را
یعنی بزرگترین هستی دانسته‌اند زیرا که مهست در پهلوی صفت عالی از کلمه مه است
یعنی بزرگترین و یاء را ضمیر دوم شخص مفرد گرفته‌اند که روی هم رفته مهستی یعنی
بزرگترین هستی. بعضی هم ستی را مخفف سیدتی دانسته‌اند.
دولتشاه گوید این جمله اوهام است بلکه مهستی به معنی خانم بزرگ است و به قول سنایی
استشهاد کرده که گوید:

ملک الموت من نه مهستیم
من یکی پیر زال محنتیم

از اینکه مهستی اسم معمول و رایج بوده حرفی نیست. ستی نیز اسم می‌گذارده‌اند. انوری
فرماید:

گویند ستی زنی عقیفه است
عافاک الله از این عقیفه

۵. علاوه بر اینکه عشق ورزی به تمام کسبه بازار از خیاط و قصاب و نجار و خباز و بقال و
نساج و بزاز و سراج و مؤذن و کبوتر باز و تنگ‌انداز و تیرانداز و غیره طبیعی نیست چون
مسعود سعد سلمان نیز بنا بر تقاضای پادشاه یا برای پروراندن مضامین متناسبه به گفتن

این قبیل اشعار مبادرت ورزیده معلوم می شود طرزی رایج بوده و بنا بر عشق و تعلق خاصی نمی سروده‌اند.

چندین رباعی که در حق کسبه مذکور ساخته نزد نگارنده موجود است.